

فت‌انگیزترین و زیباترین صحنه‌های رمان بیگانه است که ذهن اطباء را به دورترین و تاریک‌ترین سلول‌های خاکستری مغز برد و بدون هر گونه نقضات و اندرز کوثر معمول قصه‌ها و ارباب تنها به پای می‌همان می‌گذارد که بالاخره با یامورسو مستحق است. با آنه کشیش می‌گوید: «الان داستان هاجری چیست؟» «مالت خدا همه چیز است.» و موسرو در پاسخ می‌گوید: «هن اما تبدلات اول محکوم شده‌ام و شما نمی‌توانید با این قبیل حرف‌ها برای کسی حسابی برگردانید. من الانده محکوم می‌نمید چیز ای از گونه تکم و باز یاد کنید.» موسرو در پاسخ می‌گوید: «مگر ای زندگی باری می‌اندیشد که در پاسخ این پرسش که آیا با دوست دارد، گفت، نه و اینکه حاضر است با او ازدواج کند گفت شاید اگر تو خواهی و به مادرش به به دنیایی که فردا او پس از مرگ او از حرکت خواهد ایستاده به حرکت عمودی گویین که در پیش آمدن هیچ نی از رحم و مروت در چشم‌ش مشاهده نخواهد شد. «من بهایت مرگ است که به باری و قهرمانی معنای حقیقی می‌دهد.» نگاه کامو به مرگ، نگاهی ترسنده را بر سر استیصال نیست و این حال، پیشوازانه و خوش‌اندام نیست. نگاهی صورت‌گرانه ندارد. است به نقطه پایانی. ما معتقد است که مرگ سبب شود در اهمیت آثار نویسندگانی افرای کنیم، همچنان نیز مرگ شخص باعث می‌شود در اهمیت جایگاه او نزد خودمان افرای می‌بخشیم. گذشته از مرگ ساخته شده است و مرگ آن را مملو می‌همی کند.